

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

The Substantive Approach to the Rule of Law in the Jurisprudence of the International Court of Justice

Fouziah Hemati Khah¹, Ebad Rouhi*², Farid Azadbakht³

1. Department of International Law, Ker.C., Islamic Azad University, Kermanshah, Iran.

2. Department of Law, Cihan University of Sulaymaniyah, Kurdistan, Iraq.

3. Department of International Law, Ker.C. Branch, Islamic Azad University, Kermanshah, Iran.

* Corresponding Author's Email: ebad.ibrahim@sulicihan.edu.krd

ABSTRACT

To achieve the goals of the United Nations, the rule of law must be upheld. The International Court of Justice (ICJ), in accordance with its Statute, plays a key role in establishing the rule of law and has developed this concept in its practical jurisprudence. The Court's practice has evolved from a formalistic interpretation of the rule of law toward a substantive approach. In issuing judgments—which represent the most significant manifestation of the rule of law—the Court contributes to the legitimacy of the rule of law by identifying legal norms and, at times, through changing its precedent or applying broad interpretations. The central question of this study is how the ICJ's substantive approach can contribute to the development and legitimacy of the rule of law. By examining both contentious and advisory opinions of the Court, this research seeks to provide a clear answer to this fundamental question. The rule of law, as a mechanism to constrain arbitrary power by states, plays a crucial role in legal legitimacy. Through its decisions, the Court not only resolves disputes but also reinforces the rule of law by broadly interpreting and applying legal principles such as the right to self-determination, the right to life, the prohibition of indiscriminate attacks, the principle of distinction, and the prohibition of torture. These are considered substantive elements of the rule of law. In doing so, the Court significantly contributes to the establishment and legitimacy of the rule of law and advances the development of international law.

Keywords: Rule of law, International Court of Justice, Legality, Legitimacy, Legal norms.

How to cite: Hemati Khah, F., Rouhi, E., & Azadbakht, F. (2025). The Substantive Approach to the Rule of Law in the Jurisprudence of the International Court of Justice. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 3(3), 1-18.



تاریخ ارسال: ۱۶ فروردین ۱۴۰۴
 تاریخ بازنگری: ۲ تیر ۱۴۰۴
 تاریخ پذیرش: ۱۱ تیر ۱۴۰۴
 تاریخ چاپ: ۲۵ آبان ۱۴۰۴

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

رویکرد ماهوی نسبت به حاکمیت قانون در رویه دیوان بین‌المللی دادگستری

فوزیه همتی خواه^۱، عباد روحی^۲، فرید آزاد بخت^۳

۱. وابستگی سازمانی فارسی: گروه حقوق بین‌الملل، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران.

۲. گروه حقوق، دانشگاه جیهان، سلیمانیه، کردستان، عراق.

۳. گروه حقوق بین‌الملل، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران.

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: ebad.ibrahim@sulicihan.edu.krd

چکیده

برای دستیابی به اهداف سازمان ملل متحد باید حاکمیت قانون وجود داشته باشد. دیوان برای استقرار حاکمیت قانون براساس اساسنامه خود ایفای نقش نموده و این موضوع را در رویه عملی خود توسعه داده است. رویه عملی دیوان از شکل‌گرایی حاکمیت قانون به سمت ماهیت‌گرایی حاکمیت قانون بوده است. دیوان ضمن صدور رای به عنوان مهمترین تجلی حاکمیت قانون، با شناسایی قواعد حقوقی و گاهی با تغییر رویه و تفسیرهای موسع به مشروعیت حاکمیت قانون کمک می‌کند. حال سوال آن است که رویکرد ماهوی دیوان چگونه می‌تواند به توسعه حاکمیت قانون و مشروعیت آن کمک کند؟ این پژوهش با بررسی آرای توافقی و مشورتی دیوان به دنبال آن است تا به این سوال اساسی پاسخ دهد. حاکمیت قانون به عنوان ابزار محدودکننده قدرت خودسرانه‌ی دولت‌ها نقش مهمی در مشروعیت قانون ایفاء می‌نماید، دیوان با صدور رای به عنوان نمود حاکمیت قانون، ضمن حل و فصل اختلافات با تفاسیر موسع و اعمال قواعد حقوقی مانند حق تعیین سرنوشت، حق حیات، اصل منع حملات کورکورانه، اصل تفکیک، اصل منع شکنجه، به عنوان مولفه‌های ماهوی حاکمیت قانون، نقش مهمی در استقرار حاکمیت قانون و مشروعیت آن ایفاء می‌نماید و موجبات توسعه حقوق بین‌الملل را فراهم می‌آورد.

کلیدواژگان: حاکمیت قانون، دیوان بین‌المللی دادگستری، قانونیت، مشروعیت، قواعد حقوقی.

نحوه استناددهی: همتی خواه، فوزیه، روحی، عباد. و آزاد بخت، فرید. (۱۴۰۴). رویکرد ماهوی نسبت به حاکمیت قانون در رویه دیوان بین‌المللی دادگستری. دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی، ۳(۳)، ۱-۱۸.



از منظر اصل حاکمیت قانون می‌توان قانون را به دو نوع می‌توان تقسیم کرد قانون خوب و قانون بد. قانون خوب قانونی است که حقوق و آزادی‌های بشری در پرتو آن رعایت شود. قانون بد قانونی است که توجهی به حقوق و آزادی‌های بشری ندارد. به عبارتی صرف دارا بودن مولفه‌های و معیارهای شکلی قانون نمی‌تواند برای یک قانون مشروعیت را به دنبال بیاورد بلکه باید قانون از لحاظ محتوایی نیز دارای درون مایه مشروع و عادلانه‌ای نیز باشد. پس به صرف قانون بودن شاید دستاوردی برای بشریت به همراه نداشته و تنها نیروی الزام‌آوری آن ناشی از حاکمیت می‌باشد. حاکمیت نیز قانون مفهومی است که ریشه در دیدگاه‌های فلسفی و حقوقی دارد و مولفه‌های آن ماهیتی ارزشی دارند. حاکمیت قانون مفهومی است که هنوز در اکثر منابع تعریفی از آن به عمل نیامده و صرفاً تلاش شده تا عناصر و مشخصه‌های اصلی آن تبیین شود (Zarei, 2008)، ابتدا این مفهوم در حقوق داخلی کشورها مطرح و توسعه پیدا کرد و در حقوق بین‌الملل حاکمیت قانون با تشکیل دیوان بین‌المللی دادگستری ابتدا بر کشورها و سازمان‌ها اعمال و سپس با تشکیل دادگاه‌های کیفری بر افراد نیز اعمال گردید و برای آن‌ها در ارتباط با اقداماتشان ایجاد حق و تکلیف کرد. حاکمیت قانون به معنای استقرار و حاکم شدن قانون است. حاکمیت قانون دارای دو مولفه شکلی (قانونیت) و ماهوی (مشروعیت) می‌باشد. در مفهوم شکلی از حاکمیت قانون، اعمال و اجرای قوانین مصوب مجلس را معنی حاکمیت قانون می‌دانند، و حاکمیت قانون جدا از خوبی‌ها یا بدی‌ها یا عادلانه بودن تفسیر می‌شود، و در این نگرش نسبت به حاکمیت قانون، تبعیت از قانون موضوعه با تضمین و اعمال اصل قانونیت، مهمترین اصل محسوب می‌شود (Markaz Malimiri, 2006)؛ در مفهوم ماهوی حاکمیت قانون که صرف قانونیت را برای حاکمیت قانون کافی ندانسته و توجه به مفاهیم بنیادین دیگری از قبیل عدالت را نیز برای وجود حاکمیت قانون ضروری می‌دانند. در نگرش ماهوی

دیوان بین‌المللی دادگستری به صورت فعالانه‌ای در توسعه و گسترش حقوق بین‌الملل همواره نقش داشته است. با این وجود، علیرغم رد هرگونه انکار صریح دخالت دیوان در فرآیندهای قانونگذاری، یادآوری این نکته مهم است که دیوان همچنان نهاد قضایی اصلی سازمان ملل متحد است و نه یک قانونگذار جهانی. دیوان بارها بر تعهد قوی خود به نقش صرفاً قضایی خود تأکید کرده است. دیوان در اظهارات مکرر خود در نظر مشورتی سلاح‌های هسته‌ای، از پذیرش پیشنهادات برخی از کشورها که به دنبال نقش قانونگذاری هستند، خودداری کرد و اظهار داشت: «واضح است که دیوان نمی‌تواند قانونگذاری کند. وظیفه آن مشارکت در وظیفه قضایی عادی خود در تعیین وجود یا عدم وجود اصول و قواعد حقوقی است... قانون را آنگونه که هست بیان می‌کند، نه آنگونه که ممکن است باشد». به طور مشابه، در قضیه ماهیگیری، دیوان اعلام کرد که به عنوان یک نهاد قضایی، نمی‌تواند قبل از اینکه توسط مقامات قانونگذاری ذیصلاح وضع شود، قانون وضع کند یا آن را پیش‌بینی کند (Hemmati Khah et al., 2024). با این اوصاف، دیوان همیشه در مسیر توسعه حقوق بین‌الملل گام برداشته و در این راستا از نگاه پوزیتیستی و تفسیر مضیق قواعد حقوقی گذر نموده و بعضاً با تفسیرهای موسعی در مسیر اتخاذ نگاه ماهوی به مقوله حاکمیت قانون در رویه عملی خود ایفای نقش نموده است که قانون را نه تنها از دریچه شکل و فرم، بلکه از نقطه نظر محتوا نیز مورد توجه قرار داده و شکل‌های کلاسیک و سنتی فهم و تفسیر قواعد حقوقی را پشت سر گذاشته است (Rouhi, 2014). بنابراین از این منظر می‌توان به مفاهیم شکلی و محتوایی قانون و حاکمیت آن پرداخت و نحوه تحول دیدگاه‌ها و رویکرد دیوان را در این زمینه مورد بررسی قرار داد.

صدور رای به عنوان مهمترین تجلی استقرار حاکمیت قانون ضمن حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات از طریق شناسایی قواعد حقوق بین‌الملل و تفسیرهای موسع از قواعد حقوقی و گاهی با تغییر رویه در توسعه‌ی رویکرد ماهوی حاکمیت قانون موثر واقع شود.

۱. تعریف و مولفه‌های رویکرد ماهوی حاکمیت قانون:

حاکمیت قانون به نوعی ممکن است به ارسطو بازگردد و توسط حقوقدانان رومی؛ متفکران حقوق طبیعی قرون وسطی؛ فیلسوفان عصر روشنگری مانند هابز، لاک، روسو، مونتسکیو و بنیانگذاران آمریکایی؛ فیلسوفان آلمانی مانند کانت، هگل و مدافعان حق حاکمیت در قرن نوزدهم؛ و در این قرن چهره‌های ایدئولوژیک متنوعی مانند هایک، رالز، اسکالیا، جیانگ زمین و لی کوآن یو مورد حمایت قرار گرفته است (Peerenboom, 2005). هر یک از این متفکران رویکرد متفاوتی به حاکمیت قانون و اصول آن دارند و عناصر مختلفی را نیز برای آن در نظر می‌گیرند. برخی به مفهوم رسمی نظریه حاکمیت قانون اعتقاد دارند و برخی دیگر به مفهوم ماهوی آن معتقدند (Rouhi et al., 2016).

حاکمیت قانون به عنوان "مفهومی بسیار مهم که قبلاً تعریف نشده و به راحتی قابل تعریف نیست" توصیف شده است. این به دلیل تنوع عناصر و موارد این مفهوم است که با توجه به دیدگاه‌های مختلف تغییر می‌کند (Rouhi et al., 2016). اولین نکته قابل توجه در تمایز این دو برداشت، ارتباط این برداشت‌ها با دو دسته از نظریه‌ها در مورد ارتباط بین «واقعیت حقوقی» و «واقعیت اخلاقی»، یعنی نظریه‌های «حق طبیعی» و نظریه‌های «پوزیتیویسم حقوقی» است. نظریه‌های پوزیتیویسم حقوقی، «استدلال حقوقی» را با واقعیت خارجی مرتبط می‌دانند و صرفاً چیزی را «قانون» می‌دانند که توسط مراجع ذیصلاح به عنوان «قانون» اعلام شود. اما نظریه‌های حقوق طبیعی، استدلال حقوقی را معادل استدلال اخلاقی می‌دانند و قانون واقعی را قانونی می‌دانند که با قانون

نسبت به حاکمیت قانون توجه به دیگر اصول و معیارهای فراحقوقی و اخلاقی از جمله، اصول حقوق طبیعی و اصول عدالت واجد اهمیت بوده و جزء جدایی‌ناپذیر نظریه حاکمیت قانون شمرده می‌شود. در دیدگاه ماهوی مشروعیت ارجحیت پیدا می‌کند (Markaz Malimiri, 2006). مهمترین مولفه‌های رویکرد ماهوی حاکمیت قانون (مشروعیت حاکمیت قانون) حقوق‌بشر، برابری و آزادی می‌باشد. دیوان در صدور آرای قضایی خود به این دو رکن حاکمیت قانون یعنی قانونیت و مشروعیت توجه کرده است. دیوان در رسیدگی‌های شکلی خود براساس اساسنامه و آیین دادرسی خود تنها به اختلافات حقوقی بین کشورها رسیدگی کرده و براساس رضایت کشورها به اختلافات آن‌ها رسیدگی می‌کند و در مرحله‌ی صدور رای نمی‌تواند غیر از معاهدات بین‌المللی و قواعد عرفی و اساسنامه دیوان و اصول کلی حقوقی و قطعنامه‌های سازمان ملل متحد و اعلامیه‌های چند جانبه یا یک جانبه و قوانین مورد استناد طرفین اختلاف را مستند رای خود قرار بدهد و باید رای خود را محدود به خواسته‌های طرفین دعوا کند. دیوان در آرای بعدی خود، رویکردی ماهوی از حاکمیت قانون داشته و صرفاً به منابع مورد استناد طرفین دعوا توجه نکرده و با کمک گرفتن از ابزار تفسیر طبق قانون قابل‌اعمال بین طرفین دعوا، رای خود را صادر می‌کند. حال این سؤال وجود دارد که دیوان به چه صورتی به رویکرد ماهوی حاکمیت قانون توجه داشته است. دیوان در رویه عملی خود از سمت شکل‌گرایی حاکمیت قانون به سمت ماهیت‌گرایی حاکمیت قانون توجه داشته است، برای اثبات این فرضیه، این مقاله با بررسی آرای دیوان اعم از آرای مشورتی و ترافعی به دنبال پاسخ به این سؤال است که دیوان چگونه به سمت توسعه حاکمیت قانون و مشروعیت آن گام برداشته است. روش این تحقیق توصیفی - تحلیلی است. دیوان از طریق صدور آرای قضایی خود، اعم از آرای ترافعی و نظریات مشورتی می‌تواند باعث توسعه‌ی حقوق بین‌الملل موجود شود و در نتیجه علاوه بر

قانون علاوه بر قانونیت به مشروعیت قانون نیز توجه می‌شود. رویکرد ماهوی حاکمیت قانون دارای مولفه‌های مانند حقوق بشر و برابری و آزادی می‌باشد، که این مولفه‌های ماهوی حاکمیت قانون خود نیز مصادیق مختلفی را در بر می‌گیرند. اصل حقوق بشر یکی از مولفه‌های ماهوی حاکمیت قانون و مجموعه‌ای از حداقلی‌هاست که مصادیق مختلفی مثل اصل حق حیات و اصل منع شکنجه و اصل حق تعیین سرنوشت و اصل برابری و اصل منع حملات کورکورانه و اصل تفکیک که این اصول معمولاً در حقوق بین‌الملل بشردوستانه مطرح می‌شوند را در بر می‌گیرد. که شناسایی این حقوق از سوی دیوان در وضعیت‌های مختلف باعث توسعه و تقویت حقوق بشر به عنوان یکی از مولفه‌های ماهوی حاکمیت قانون در سطح ملی و بین‌المللی می‌شود. بنابراین حاکمیت قانون از دیدگاه ماهوی به معنای محدود شدن حاکمیت و قدرت خوسرانه دولت‌ها به منظور حفظ حقوق و آزادی‌های بنیادین بشری می‌باشد. دیوان با صدور رای به عنوان مهمترین نمود اعمال حاکمیت قانون ضمن حل و فصل مسألت‌آمیز اختلافات با شناسایی و اعمال بسیاری از مصادقات‌های حقوق بشری از جمله اصل حق تعیین سرنوشت و اصل حق حیات و اصل تفکیک و اصل منع حملات کورکورانه و اصل منع شکنجه و گاهی اوقات با عدول از رویکرد قبلی در آرای قضایی و رویه عملی خود رویکردی ماهوی از حاکمیت قانون اعمال داشته و به سمت و سوی مشروعیت قانون در روابط بین‌المللی ایجاد رویه قضایی می‌کند و گاهی اوقات ضمن صدور رای در بسیاری از شاخه‌های جدید حقوق بین‌الملل مانند حقوق بین‌الملل محیط‌زیست و حقوق دریاها اقدام به پرکردن خلأهای حقوقی در این زمینه و استانداردسازی می‌کند. اصل حق تعیین سرنوشت به عنوان یکی از مصادیق اساسی حقوق بشری می‌باشد و اصل حق حیات (حق زندگی) به عنوان یکی از بنیادین‌ترین و اولین مصادقات حق بشری می‌باشد، و اصل منع حملات کورکورانه یعنی دولت‌ها نباید از

اخلاقی مطابقت داشته باشد (Rasekh, 2006). پوزیتیویست‌ها چیزی را که دارای شکل قانونی است، به طور رسمی توسط مراجع ذیصلاح تصویب شده و مراحل رویه‌ای قانونی شدن را طی می‌کند، قانون می‌دانند (Rouhi et al., 2017a). در برداشت رسمی از حاکمیت قانون، رعایت قانون و اعمال اصل «قانونی بودن» از مهمترین اصول محسوب می‌شود. با این حال، در برداشت‌های ماهوی از حاکمیت قانون، توجه به سایر اصول معیارهای فراقانونی و اخلاقی مانند اصول حقوق طبیعی و اصول عدالت قابل توجه است و عنصر اساسی نظریه حاکمیت قانون را تشکیل می‌دهد (Markaz Malimiri, 2006).

در برداشت ماهوی از حاکمیت قانون، مشروطه‌گرایی به عنوان بخشی از نظریه حاکمیت قانون در نظر گرفته می‌شود. حاکمیت قانون و قانون اساسی اهداف مشترکی دارند که تحقق آن‌ها منجر به حمایت از حقوق بشر و تقویت آن می‌شود. شکل‌گیری و محدود کردن قدرت، ایجاد حکومت دموکراتیک، تضمین حقوق و آزادی‌های مدنی و همچنین تحقق عدالت، اهداف مشترک این دو مفهوم هستند. اعمال آزادی‌ها تنها زمانی تضمین می‌شود که به عنوان مجموعه‌ای از حقوق شخصی در منشور حقوق مبتنی بر قانون اساسی تدوین شوند (Rouhi et al., 2017a).

حداقل اجماع به عنوان شرط پذیرش مفهوم حاکمیت قانون را می‌توان در دو گزاره بیان کرد. اول، دولت باید تصمیمات منطقی بگیرد و بر اساس آن عمل کند. این بدان معناست که تحقق تصمیمات باید مبتنی بر «دلایل» باشد. دوم، دلایل در یکی از جنبه‌های اهمیت آن نیز باید قانونی باشند. این دو گزاره انتزاعی، گزاره‌های رسمی هستند و در نتیجه، به نظر می‌رسد که به اندازه کافی غیرجدلی هستند. گزاره اول نوع خاصی از حکومت را فرض نمی‌کند و موجودیت عینی «دولت» را پیشنهاد نمی‌کند. به همین ترتیب، گزاره دوم شامل ماده یا محتوای خاصی از «دلایل قانونی» نیست (Rouhi et al., 2017b). در رویکرد ماهوی حاکمیت

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تاریخ ۸ دسامبر ۲۰۰۳ با صدور قطعنامه‌ای از دیوان بین‌المللی دادگستری در خصوص ساخت دیوار حائل در سرزمین‌های اشغالی درخواست نظریه مشورتی کرد.

دیوان با هدف تأیید کردن و تأکید بر اصل حق تعیین سرنوشت ساکنان سرزمین‌های غیر خود مختار به آرای قضایی قبلی خود استناد می‌کند (ICJ Reports, 2004). دیوان بین‌المللی دادگستری در نظریه مشورتی خود در سال ۱۹۷۱ در خصوص حضور آفریقای جنوبی در نامیبیا اعلام کرد که تغییرات صورت گرفته در حقوق بین‌الملل در خصوص سرزمین‌های غیر خود مختار، همان‌طور که در منشور ملل متحد به آن اشاره شده است، اصل حق تعیین سرنوشت را به یک قاعده‌ی حقوق بین‌الملل عرفی در کلیه این سرزمین‌ها به رسمیت شناخته است، همان‌گونه که مجمع عمومی نیز قبل از آن در موقعیت‌های گوناگون آن را شناسایی کرده است، دیوان بین‌المللی دادگستری در ادامه در پرونده آفریقای جنوبی بیان داشت: که به موجب این تحولات شکی باقی نیست که هدف نهایی از «وظیفه مقدس (تمدن) که در بند ۱ ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل آمده است، شناسایی اصل حق تعیین سرنوشت برای این ملت‌ها بوده است» (ICJ Reports, 1971). دیوان در ۲۴ اکتبر ۱۹۷۰ مجمع عمومی ملل متحد قطعنامه ۲۶۲۵ را مورد پذیرش قرار داد و تأکید کرد که «هیچ نوع اکتساب سرزمین در نتیجه تهدید یا استفاده از زور مشروعیت ندارد»^۳ دیوان در قضیه نیکاراگوئه این قاعده را عرفی اعلام کرد و نتیجه گرفت که علاوه بر اکتساب سرزمین در نتیجه استفاده از زور، این عمل در

سلاح‌های استفاده کنند که قادر به شناسایی اهداف نظامی از غیر نظامی نیستند، و اصل تفکیک به معنای جداسازی اهداف و اموال غیر نظامی از اهداف و اموال نظامی می‌باشد. اصل منع حملات کورکورانه و اصل تفکیک دو اصل مهم در حقوق بشردوستانه می‌باشند، که شناسایی آن‌ها به عنوان قاعده‌ی حقوق بین‌الملل عرفی از سوی دیوان بین‌المللی دادگستری به منظور حمایت از حق حیات به عنوان مولفه‌های از رویکرد ماهوی حاکمیت قانون می‌باشد. اصل منع شکنجه نیز به عنوان یکی از حداقلی‌های حقوق بشری می‌باشد و شناسایی آن از سوی دیوان به عنوان قاعده‌ی عرفی و ضرورت محاکمه ناقضان کنوانسیون منع شکنجه جهت حمایت از کرامت ذاتی انسان به عنوان یکی از مولفه‌های ماهوی حاکمیت قانون می‌باشد و توسعه حقوق بین‌الملل به عنوان یکی از مولفه‌های استقرار حاکمیت قانون برای پر کردن خلاهای حقوقی می‌باشد. حاکمیت ماهوی قانون می‌تواند فضاها‌ی تهی و بدون پاسخ حقوق بین‌الملل را پر کردن و با توسل به دفاع ذاتی به حمایت از گوهر بنیادین و آزادی‌ها و حقوق اساسی انسان پرداخته و آن‌ها را تقویت کند (Rouhi, 2018). در این مقاله به بررسی برخی مولفه‌های حاکمیت ماهوی قانون در رویه عملی دیوان بین‌المللی دادگستری پرداخته می‌شود.

۲. اصل حق تعیین سرنوشت

حق تعیین سرنوشت در ماده ۱۱ منشور سازمان ملل متحد شناسایی شده است. ماده ۱ مشترک میثاقین حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی بیان می‌دارد: مردم ساکن در یک کشور این حق را دارند که نظام سیاسی خود را آزادانه انتخاب کنند. اقلیت‌های یک کشور می‌توانند آزادانه هویت خود را ابراز کنند و آن را حفظ کنند.

notwithstanding Security Council Resolution 276 (1970), Advisory Opinion, I.C.J. Reports 1971, p. 31, paras. 52-53.

³. G. A. R es. 2625 (XXV), entitled "Declaration on Principles of International Law Concerning Friendly Relations and Co-operation among States", 24 October 1970.

^۱ توسعه روابط دوستانه بین ملت‌ها بر مبنای احترام به اصل تساوی حقوق و خودمختاری ملت‌ها و حق آن‌ها.

². Legal Consequences for States of the Continued Presence of South Africa in Namibia (South West Africa)

تعهدات بین‌المللی اسرائیل به عنوان قدرت اشغال‌گر می‌باشد» (ICJ Reports, 2004).

دیوان در مورد اصل حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین بیان داشت: «ساخت دیوار حائل مانعی بزرگ بر سر راه اعمال حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین می‌باشد و مخالف تعهدات اسرائیل در احترام به این حق می‌باشد» (ICJ Reports, 2004)، از آنجا که تعداد زیادی از ساکنان فلسطینیان به علت احداث دیوار حائل و رژیم وابسته به آن مجبور به مهاجرت از مناطق خاصی از سرزمین‌های فلسطین اشغالی شدند، این روند با ساخت دیوار افزایش پیدا می‌کرد، ساخت دیوار به همراه شکل‌گیری شهرک‌های اسرائیلی نشان دهنده‌ی قصد اسرائیل به تغییر در ترکیب جمعیتی سرزمین اشغالی فلسطین می‌باشد (ICJ Reports, 2004).

دیوان اظهار داشت: «کوچانیدن اجباری جمعیت فلسطینی‌ها از نقاط خاصی به اصل حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین آسیب می‌زند که این از حقوق مسلم ملت‌ها می‌باشد و در اسناد گوناگونی از آن نام برده شده است» (ICJ Reports, 2004).

دیوان بین‌المللی دادگستری همچنین بیان داشت: کشورها متعهد هستند وضعیت غیر قانونی ناشی از ساخت دیوار حائل در سرزمین‌های فلسطین اشغالی را شناسایی نکنند و از هرگونه همکاری در جهت تداوم و گسترش آن امتناع کنند (ICJ Reports, 2004).

دیوان در رای خود در خصوص ساخت دیوارحائل در سرزمین‌های اشغالی اسناد متعددی ازجمله، اصول و مقررات منشور ملل متحد، میثاقین بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، کنوانسیون وین حقوق معاهدات ۱۹۶۹ و قطعنامه‌های ۲۶۲۵ و ۱۸۱ مجمع‌عمومی و قطعنامه‌های شورای امنیت و توافق‌های موقت اسرائیل و فلسطین

نتیجه تهدید به استفاده از زور نیز مشروعیت ندارد^۱. دیوان بین‌المللی دادگستری تاکید کرد که تعهد امتناع از شناسایی قانونی بودن تصرفات سرزمینی با توسل به زور نامشروع انعکاسی از حقوق بین‌الملل عرفی می‌باشد (ICJ Reports, 2004).

دیوان اصل حق تعیین سرنوشت را چندین مرتبه در آرای قضایی خود، از جمله در قضیه صحرای غربی مورد استناد قرار داده است، و تاکید می‌نماید که اکنون حق تعیین سرنوشت دارای ویژگی تعهدات عام‌الشمول برای همه‌ی کشورها می‌باشد (ICJ Reports, 2004).

دیوان درباره اصل حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین به مذاکرات میان اسرائیل و فلسطین استناد می‌کند، و بیان می‌دارد: که در مورد وجود ملت فلسطین، دیگر جای سوال و شک نمی‌باشد، وجود این ملت پیش از این به وسیله‌ی اسحاق رابین، نخست وزیر اسرائیل در ۹ سپتامبر ۱۹۹۳ در مکاتبات خود با یاسر عرفات، رئیس سازمان آزادی بخش فلسطین، شناسایی شده است، و در توافقات موقت اسرائیل و فلسطین در باره ی کرانه باختری و نوار غزه در ۲۸ سپتامبر ۱۹۹۵ نیز در چندین نوبت به ملت فلسطین و حقوق قانونی آن‌ها اشاره شده است^۲، و من جمله این حقوق، حق تعیین سرنوشت است (ICJ Reports, 2004).

دیوان معتقد است: که «ساخت دیوار حائل به صورتی طراحی شده است، که موجب کوچانیدن اجباری فلسطینیان خواهد شد و این موضوع باعث تغییر در ترکیب جمعیتی سرزمین‌های فلسطین اشغالی و اطراف بیت‌المقدس خواهد شد و شهرک‌های اسرائیلی که به صورت غیرقانونی توسط اسرائیلی‌ها در سرزمین اشغالی ایجاد شده‌اند را گسترش داده و این مغایر مقررات بین‌المللی ممنوعیت اشغال سرزمین از طریق زور می‌باشد، و این موضوع اصل حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین را نقض می‌کند و مخالف

². The Israeli-Palestinian Interim Agreement on the West Bank and the Gaza Strip of 28 September 1995, Preamble, paras. 4, 7, 8; Article II, para. 2; Article III, paras. 1 and 3; Article XXII, para. 2.

¹. Legal Consequences of the Construction of a Wall in the Occupied Palestinian Territory, Advisory Opinion, 9 July 2004, para. 87.

و کنوانسیون حقوق کودک و کنوانسیون‌های لاهه و ژنو و پیش‌نویس مواد مربوط به مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها و گزارش‌های دبیرکل سازمان ملل متحد و گزارش‌های گزارشگر ویژه حقوق بشر و گزارش کمیته ویژه تحقیق و استفاده از ابزار تفسیر (قانون قابل اعمال) را مبنای رای خود قرار می‌دهد. نظریه‌ی مشورتی ساخت دیوار حائل در فلسطین اشغالی را می‌توان موردی دانست که خارج از چارچوب استعمارزدایی اصل حق تعیین سرنوشت را بررسی کرده است. با وجود این رویکرد شکلی دیوان از حاکمیت قانون و تأکید و استناد بر اصل حق تعیین سرنوشت ساکنان سرزمین‌های غیر خودمختار در آرای قضایی قبلی خود، دیوان بین‌المللی دادگستری در این رای با رویکردی ماهیت‌گرا از حاکمیت قانون، طبق قانون قابل اعمال بر مبنای قاعده‌ی عام تفسیر عهدنامه‌ها، منعکس شده در کنوانسیون ۱۹۶۹ حقوق معاهدات وین، که «در تفسیر باید هرگونه قواعد حقوق بین‌الملل قابل اعمال در روابط بین طرفین اختلاف مورد توجه قرارگیرد» (ماده ۳۱) در سرزمین‌های اشغالی درباره اصل حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین اظهار نظر کرد، و ضمن تأکید بر رویکرد خود در قضیه صحرای غربی و تلقی عام‌الشمول بودن حق تعیین سرنوشت، ساخت دیوار حائل بوسیله اسرائیل را ناقض حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین و بر خلاف تعهدات بین‌المللی اسرائیل می‌داند و با معرفی کردن اسرائیل به عنوان قدرت اشغالگر، بیان داشت مسیر دیوار به صورتی طراحی شده است تا باعث تغییر در ترکیب جمعیتی سرزمین فلسطین اشغالی و اطراف بیت‌المقدس گردد. دیوان همچنین ضمن غیرقانونی خواندن شهرک‌های اسرائیلی آن را مغایر مقررات بین‌المللی اشغال سرزمین از طریق زور می‌داند، و اظهار داشت ساخت دیوار مانعی بزرگ بر سر راه اعمال حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین و نقض تعهدات اسرائیل در اعمال این حق می‌باشد، و سه اقدام مرتبط اسرائیل با ساخت دیوار حائل،

را مغایر حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین بیان می‌دارد: ۱- تغییر در ترکیب جمعیتی سرزمین‌های اشغال شده ۲- کوچاندن اجباری فلسطینیان ۳- ضمیمه کردن عملی سرزمین، و از کشورها و شرکت‌ها می‌خواهد در ساخت دیواری که از نظر حقوق بین‌الملل غیرقانونی است، مشارکت و کمک مالی نکنند. دیوان در این رای طبق قانون قابل اعمال رویکردی ماهیت‌گرا احراز و حق تعیین سرنوشت را قابل اعمال در سرزمین‌های اشغالی می‌داند، بنابراین دیوان ضمن شناسایی حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین مصداق‌هایی از نقض این حق را مشخص و تعهداتی را بر سایر دولت‌ها و شرکت‌ها در خصوص اعمال این حق بار، و رویکردی ماهیت‌گرا از حاکمیت قانون را در اعمال این حق به عنوان یک حق بنیادین بشری و به عنوان یکی از مولفه‌های حاکمیت قانون و مشروعیت آن، دنبال می‌کند. دیوان از طرق صدور آرای قضایی اعم از مشورتی و توافقی به شفافیت و توسعه قواعد و مقررات حقوق بین‌الملل کمک می‌کند. دیوان گاهی با صدور دستور موقت و گاهی با صدور حکم و گاهی از طریق صدور نظریه‌های مشورتی در مواردی که ارکان سازمان ملل متحد سوالی را مطرح می‌کنند در مسیر ترویج و توسعه قواعد و مقررات حقوق بین‌الملل از جمله حقوق بشر گام بر می‌دارد. نظریات جداگانه قضات نیز که به صورت جداگانه منتشر می‌شوند، اسناد مهمی هستند و به عنوان منبع کمکی حقوق بین‌الملل به ترویج حقوق بین‌الملل از جمله قواعد حقوق بشر کمک کرده و می‌کند (UN World, 1993)، تعیین کردن دیوان از سوی کمیسیون حقوق بین‌الملل، به عنوان مرجع تشخیص دادن قواعد آمره^۱ حقوق بین‌الملل عام نیز نقش بالقوه‌ای به دیوان جهت ضمانت رعایت اصول حقوق بشر اعطا کرده است که در آینده می‌تواند به تحکیم پایه‌های قواعد و مقررات حقوق بین‌الملل از جمله حقوق بشر و ثابت کردن آن‌ها در جامعه جهانی تاثیرگذار باشد (UN World, 1993).

¹. Gust Cogens.

سلاح‌های هسته‌ای این توانایی را دارند که درد و رنج شدیدی را بر بشریت وارد سازند، و باعث صدمه به نسل‌های آینده هم شوند و کشورها از آزادی کامل برخوردار نیستند تا هر سلاحی را مورد استفاده قرار بدهند (ICJ Reports, 2004).

دیوان بین‌الهدف و اموال نظامی و غیرنظامی تفاوت قائل می‌شود و بیان داشت که کشورها مجاز نیستند از سلاح‌هایی استفاده کنند که قادر به تفکیک و شناسایی اهداف و اموال نظامی از اهداف و اموال غیر نظامی نیستند، دیوان همچنین همه‌ی کشورها را ملزم به ممنوع کردن به کارگیری سلاح‌های کورکورانه در اسناد عهدنامه‌ای مربوطه می‌داند، اعم از این که کشورها تصویب کرده باشند یا نه؛ دیوان ممنوعیت این قاعده‌ی بشردوستانه را نشأت گرفته از «حقوق بین‌الملل عرفی» می‌داند (ICJ Reports, 2004).

دیوان، اگر چه اصل تناسب را مانعی در هنگام استفاده از سلاح‌های هسته‌ای در مقام دفاع مشروع نمی‌داند، بیان داشت: توسل به زوری که بر طبق حقوق دفاع مشروع متناسب باشد، به منظور مشروعیت باید حقوق قابل اعمال در مخاصمات مسلحانه که متبلور در اصول و قواعد حقوق بشردوستانه می‌باشد، را رعایت نماید (ICJ Reports, 2004).

دیوان با توجه به وضعیت حقوق بین‌الملل موجود به این نتیجه می‌رسد که نمی‌تواند به نتیجه‌ای قاطع در خصوص مشروعیت یا عدم مشروعیت استفاده از سلاح‌های هسته‌ای در شرایط حاد دفاع مشروع که در آن شرایط بقای دولتی در خطر می‌باشد، دست پیدا کند (ICJ Reports, 2004)، به ماده ۶، عهدنامه عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای استناد می‌کند و درباره‌ی این ماده عهدنامه بیان داشت «دامنه‌ی حقوقی این تعهد، بیش از تعهد به اقدام می‌باشد و تعهدی برای رسیدن به نتیجه‌ی مشخص برای خلع سلاح

۳. اصل حق حیات و اصل تفکیک و اصل منع حملات کورکورانه

در ۱۵ دسامبر ۱۹۹۴، مجمع عمومی سازمان ملل متحد با صدور قطعنامه‌ای، با استقبال از درخواست نظریه مشورتی بوسیله سازمان بهداشت جهانی، خود نیز با طرح این پرسش که آیا تهدید به استفاده یا استفاده از سلاح‌های هسته‌ای، در هر شرایطی بر طبق حقوق بین‌الملل مجاز است، از دیوان درخواست نظریه مشورتی کرد. دیوان بین‌المللی دادگستری در نظریه مشورتی خود در خصوص مشروعیت تهدید یا توسل به سلاح‌های هسته‌ای^۱ (۱۹۹۶) به میثاق حقوق مدنی و سیاسی ملل متحد استناد کرد و بیان داشت: «حمایت‌های میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در هنگام جنگ متوقف نخواهد شد مگر در مورد ماده ۴ میثاق مذکور، که به موجب آن مقررات خاصی از این میثاق هنگامی که وضعیت اضطراری ملی رخ دهد معلق خواهد شد و لیکن احترام به حق حیات^۲ من جمله این مقررات نخواهد بود. این حق به صورت خودسرانه از بین نخواهد رفت و حق حیات هر فردی در هنگام جنگ نیز محترم است، و باید همراه حقوق بشردوستانه اعمال گردد» (ICJ Reports, 2004).

دیوان بین‌المللی دادگستری در مورد ممنوعیت توسل به سلاح‌های هسته‌ای بر طبق ماده ۲ کنوانسیون منع نسل‌کشی، بیان داشت: که کاربرد این سلاح‌ها، مثل هر سلاح غیر هسته‌ای دیگر، تنها در صورتی در حکم کشتار دسته جمعی و نقض کنوانسیون منع نسل‌کشی تلقی خواهد شد، اگر چنین استفاده‌ای با «قصد نابودی» نسبت به یک گروه ملی، قومی، مذهبی همراه باشد (ICJ Reports, 2004).

دیوان با توجه به قابلیت نابودکنندگی سلاح‌های هسته‌ای، بیان داشت: وارد کردن درد و رنج بیهوده به نظامیان ممنوع است و

^۲ ماده ۱۱.۶ میثاق مقرر می‌دارد: حق زندگی از حقوق ذاتی انسان می‌باشد و هیچ شخصی را نمی‌توان خود سرانه از این حق محروم نمود.

^۱ Nuclear Weapons.

هسته‌ای در کلیه ابعاد آن، یعنی پیگیری مذاکرات در این زمینه همراه با حسن نیت کامل می‌باشد» (ICJ Reports, 2004).

دیوان در قضیه ممنوعیت کاربرد سلاح‌های هسته‌ای کنوانسیون‌های لاهه و ژنو و میثاق حقوق مدنی و سیاسی و اصول و مقررات منشور ملل متحد و کنوانسیون منع و مجازات نسل‌کشی ۱۹۴۸ و معاهده‌ی عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای و استفاده از ابزار تفسیر (قانون قابل اعمال) را مستند رای خود ساخت، اگر چه دیوان با توجه به وضعیت حقوق بین‌الملل موجود به این نتیجه می‌رسد که نمی‌تواند به نتیجه‌ای قطعی در خصوص مشروعیت یا عدم مشروعیت استفاده از سلاح‌های هسته‌ای دست پیدا کند، با وجود این رویکرد شکل‌گرای دیوان از حاکمیت قانون در این قضیه، از هر یک از اعضای معاهده، می‌خواهد مذاکراتی را با حسن نیت برای توقف مسابقه تسلیحات هسته‌ای و خلع سلاح هسته‌ای انجام دهند. دیوان بیان داشت: دامنه‌ی حقوقی این تعهد، بیشتر از تعهد به اقدام می‌باشد و تعهدی برای رسیدن به نتیجه مشخص برای خلع سلاح هسته‌ای در کلیه ابعاد آن، یعنی پیگیری مذاکرات در این زمینه همراه با حسن نیت می‌باشد. دیوان در این نظریه مشورتی تعریفی از حسن نیت ارائه می‌دهد و گامی در خصوص خلع سلاح هسته‌ای برداشت، زیرا حفظ صلح و امنیت بین‌المللی رابطه‌ی دو سویه‌ای با موضوع خلع سلاح هسته‌ای کشورها دارد، گر چه دیوان با رویکردی شکل‌گرای از حاکمیت قانون، اصل تناسب را مانعی در هنگام استفاده از سلاح‌های هسته‌ای در اعمال دفاع مشروع نمی‌داند، اعلام داشت توسل به زوری که برطبق حقوق دفاع مشروع متناسب باشد، به منظور مشروعیت باید با حقوق قابل اعمال در اصول و قواعد حقوق بشردوستانه مطابقت داشته باشد. دیوان بین‌المللی دادگستری با اعلام این موضوع که برخی قواعد به مقام عرفی دست پیدا کرده‌اند، یا با اعمال اصول جدیدی که متعاقباً توسط خود او و یا سایر نهادها تکرار و مجدداً اعمال می‌شود، نقش فعالی در پیشبرد قواعد و مقررات حقوق

بین‌الملل عرفی ایفاء می‌کند (Park, 2018)، دیوان نقش مهمی در توسعه قواعد و مقررات حقوق بین‌الملل دارد. همان طور که رویه و عملکردهای بعدی دیوان نشان می‌دهد این تاثیرگذاری را می‌توان، هم در تدوین اصول حقوقی دیوان در معاهدات و هم در شکل‌گیری و توسعه حقوق بین‌الملل عرفی مشاهده کرد، زیر بنای این تاثیرگذاری، میزان پذیرش اصول دیوان توسط نهادهای حقوقی و قضایی است، حتی زمانی که حمایت نشده یا مورد مناقشه باشند. در نتیجه دیوان علی‌رغم ناتوانی قانونی خود در ایجاد قواعد حقوق بین‌الملل نیز تاثیر عملی دارد (Park, 2018).

دیوان همچنین با شناسایی اصل ممنوعیت حملات کورکورانه و اصل تفکیک به عنوان یکی از اصول غیرقابل تعرض حقوق بین‌الملل عرفی و الزام‌آوری آن برای تمامی کشورها بیان می‌دارد کشورها نباید از سلاح‌های استفاده کنند که قادر به تفکیک اهداف و اموال نظامی از غیر نظامی نیستند و تفسیری موسع از حق حیات ارائه می‌دهد (Weissbrodt & Andrus, 1988)، و آن را قابل اعمال در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها می‌داند و بر رعایت کردن اصل حق حیات در مخاصمات مسلحانه و عدم تعلیق این حق و قابلیت رنج و درد برای بشریت و صدمه به نسل‌های آینده و آزاد نبودن کشورها در به کارگیری هر نوع سلاحی و قابلیت نابودکنندگی که سلاح‌های هسته‌ای بر یک گروه ملی، مذهبی، قومی و نیز عموم انسان‌ها دارند، و بر رعایت کردن اصول و قواعد حقوق بشردوستانه در هنگام استفاده از سلاح‌های هسته‌ای تاکید و رویکردی ماهیت‌گرا از حاکمیت قانون برای حمایت از حقوق بشر به عنوان یکی از مولفه‌های اعمال حاکمیت قانون و مشروعیت آن دنبال می‌کند. دیوان در نظریه مشورتی کاربرد سلاح‌های هسته‌ای بیان داشت « واضح است که دیوان نمی‌تواند قانون وضع کند... بلکه وظیفه آن این است که به عملکرد عادی قضایی خود مبتنی بر احراز وجود یا نبود اصول و قواعد حقوقی بپردازد... قانون موجود را بیان کند و قانون‌گذاری نمی‌کند. این چنین است حتی

استثنا قید نشده است، بیشتر تایید شود. درحالی که توسل به «ابهام سازنده» ممکن است در سال ۱۹۹۶ قابل قبول باشد، اما اکنون زمان اتخاذ موضع جسورانه‌تر، با توجه به رویدادهایی مانند درگیری اوکراین و گسترش تهدیدات هسته‌ای است (Hernandez, 2014).

۴. اصل منع شکنجه

دیوان بین‌المللی دادگستری با تفسیری پویا نقشی مهم و کلیدی در شفافیت و توسعه حقوق معاهدات نیز ایفاء می‌کند. بر اساس مواد ۳۶ و ۳۸ اساسنامه، دیوان بین‌المللی دادگستری می‌تواند معاهدات را تفسیر کند. همچنین با توجه به رضایی بودن صلاحیت دیوان، دیوان بدون رضایت کشورها اقدام به صدور نظریات مشورتی می‌کند. نمونه بارز نظریات مشورتی در قضیه حق شرط بر کنوانسیون ژنوسید می‌باشد. دیوان در حمایت از این دیدگاه که صرفاً قوانین موجود را اعمال کند منافع دارد، این دیدگاه به آن این اجازه را می‌دهد که رضایت طرفین را تایید کند و هرگونه قانون‌گذاری را انکار کند و به آن اجازه می‌دهد تا از مشروعیت استدلال‌های خود به عنوان بازتابی از قانون حمایت کند و همچنین استدلال می‌کند که محدود کردن نقش قضات در توسعه قانون یک تاکتیک برای محافظت از قضات در برابر هرگونه اتهامی در زمینه ایجاد قانون می‌باشد (Hernandez, 2014). دیدگاه نویسندگان کنونی این است که اگرچه تصمیمات دیوان بین‌المللی دادگستری به خودی خود منبع رسمی قانون نیستند اما تاثیر آن‌ها به عنوان بخشی از فرآیند گسترده قانون‌گذاری و توسعه حقوق قابل توجه است. محدود کردن نقش دیوان در توسعه نظام حقوقی بین‌المللی به تفسیر و به کارگیری قواعد موجود در مورد حقایق خاص، انکار هرگونه اثری فراتر از پرونده مورد بحث واقعیت ندارد، دیوان بدون تخطی از مرزهای تعیین شده توسط جامعه بین‌المللی و منشور سازمان ملل متحد، بر توسعه حقوق تاثیر می‌گذارد و حتی گاهی اوقات رهبری آن را برعهده می‌گیرد (Mayr & Singer,

اگر دادگاه در بیان و اجرای قانون، محدوده آن را مشخص کند و گاه روند کلی آن را بیان کند». بنابراین دیوان به منظور حفظ مشروعیت، آرای خود را بر قواعد و مقررات حقوق بین‌الملل موجود استوار می‌کند و با استفاده از قانون قابل اعمال در زمان طرح دعوا به توسعه و پویایی حقوق بین‌الملل کمک می‌کند، اگرچه تصمیمات قضایی دیوان به عنوان منابع فرعی حقوق بین‌الملل می‌باشند اما دیوان تصمیمات قضایی خود را که کشورها به عنوان بازتابی از وضعیت فعلی حقوق بین‌الملل موجود راهنمایی می‌کند تایید می‌کند (Mayr & Singer, 2016) و همان طور که روزن می‌گوید «برای کسانی که حقوق بین‌الملل را اجرا می‌کنند، تصمیمات قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری نمی‌تواند به هیچ سمت فرعی تنزل پیدا کند» (Rosenne, 2006). این یافته‌های دیوان از چند جهت قابل توجه است:

از یک طرف، باید تأکید کرد که رد قانونی بودن استفاده از سلاح‌های هسته‌ای به عنوان ابزار مجاز جنگ مشروع، در حال حاضر یک گام بزرگ به جلو است. با این حال، تعجب‌آور است که دیوان مفهوم جدیدی را در حقوق بین‌الملل معرفی کرده است، «بقای دولت» که باید در شرایط استثنایی دلیلی برای توجیه باشد. درک مفهوم بقای دولت، دشوار است. بعلاوه، مشکل‌آفرین است که بگوییم حقوق بشردوستانه اصولاً بر سایر منافع برتری دارد. به عبارت دیگر، بقای دولت می‌تواند بر حقوق بشردوستانه، و برخی از اصول اصلی آن غلبه کند. چنین فرضی که ممکن است در سال ۱۹۹۶ قابل اعتراض باشد، در سال ۲۰۲۲ کاملاً ناپایدار است. نکته دیگر انتقادی مربوط به سایر پیامدهای استفاده از سلاح هسته‌ای، خارج از قلمرو حقوق بشردوستانه است. این موضوع به ویژه به قوانین محیط زیستی مربوط می‌شود که رای مشورتی سال ۱۹۹۶ در مورد آن ضعیف دارد. همچنین، می‌توان ادعا کرد اکنون با حساسیت به مراتب بزرگ‌تری مواجه هستیم که باید موضعی را که طبق آن استفاده از سلاح‌های هسته‌ای در حقوق بین‌الملل بدون

(2016). دیوان بین‌المللی دادگستری در نظریه مشورتی خود به درخواست مجمع عمومی طی قطعنامه‌ای در ۱۶ نوامبر ۱۹۵۰ در خصوص حق شرط کشورها بر کنوانسیون ژنوسید بیان داشت: آن دسته از شرایطی که با هدف یک عهدنامه در تعارض باشند، از منظر حقوق بین‌الملل پذیرفته نخواهد شد، و اصول ذکر شده در کنوانسیون ژنوسید که به وسیله‌ی ملل متمدن به رسمیت شناخته شده است، حتی بدون وجود تعهدات معاهده‌ای برای دولت‌ها الزام‌آور می‌باشند. همچنین دیوان در ادامه بیان داشت: «که ممنوعیت ژنوسید، از ویژگی و خصیصه‌ی جهانی برخوردار می‌باشد، در چنین کنوانسیون‌های متعاهد دارای هیچ سود یا منفعت شخصی نیستند، بلکه دارای نفعی مشترک در این قضیه می‌باشند، که همانا دست‌یابی به اهداف عالیه‌ی ذکر شده در کنوانسیون می‌باشند (ICJ, 1951)».

دیوان در رای ژنوسید، کنوانسیون نسل‌کشی ۱۹۴۸ را مستند رای خود قرار داد، و برای اصول ذکر شده در کنوانسیون ژنوسید ویژگی قاعده عرفی قائل می‌شود، که حق شرط بر آن با اهداف آن کنوانسیون در تعارض و آن را تهی می‌کند، و برای حقوق و تعهدات درج شده در کنوانسیون نسل‌کشی خصیصه جهانی و الزام‌آور قائل شده است. بنابراین دیوان بین‌المللی دادگستری معتقد است باید حق شرط‌ها با اهداف و موضوع عهدنامه سازگاری داشته باشد. دیوان همچنین بر ممنوعیت شکنجه و الزام‌آوری در این رای جهت حمایت از کرامت ذاتی انسان به عنوان یک حق بنیادین بشری و شفافیت به عنوان مولفه‌هایی از حاکمیت ماهوی قانون در روابط بین‌المللی گام بر می‌دارد و ابهامات موجود در زمینه اعمال حق شرط کشورها را در این زمینه برطرف کرد و باعث شد کمیسیون حقوق بین‌الملل بعداً دستورالعمل‌های دیوان را بپذیرد. از این رو دیوان در نظریه مشورتی خود از کمک به ایجاد قواعد حقوقی جدید معاهده و حقوق بین‌الملل عرفی در مواردی که ابهام وجود داشت کوتاهی نکرد، بنابراین دیوان، هم در خصوص حقوق

معاهدات و هم در خصوص حقوق بین‌الملل عرفی گاهی قاعده‌ای را تایید می‌کند. که ناشی از تحولات جامعه بین‌المللی است و نظرات آن رفتار دولت‌ها را القاء می‌کند و رویه‌های موجود را تایید می‌کند. بنابراین دیوان در تبیین، تعیین، و توسعه و ایجاد قواعد عرفی دخیل است و بین قواعد فعلی و قواعد جدید حقوق بین‌الملل همپوشانی ایجاد می‌کند. خط اصلی این است که دیوان باید قانون را اعمال کند، نه این که عمداً آن را تغییر دهد تا هنجارهای قانونی را با نظرات خود مطابقت دهد. با وجود این، «این به این معنا نیست که آن‌ها قانون را شکل نمی‌دهند یا حتی تغییر نمی‌دهند، اما آن‌ها این کار را بدون اعتراف انجام می‌دهند. آن‌ها این کار را در حالی انجام می‌دهند که در همان زمان توسط قانون موجود هدایت می‌شود آن‌ها این کار را در حالی انجام می‌دهند که به یاد داشته باشند که ثبات و عدم اطمینان چیزی کمتر از عدالت در ماهیت قانون نیست. در یک کلام با احتیاط این کار را می‌کنند. یکی از عوامل مهم در شکل‌دهی دیوان به قانون و نیز در برداشت جامعه بین‌المللی از پایداری مناسب دیوان به عملکرد قضایی آن، ارئه دلایل است. برای ایفای نقش تاثیرگذار دیوان در گفتمان حقوقی بین‌المللی، باید بازیگران درگیر از کیفیت تصمیم متقاعد شوند، خودسری و در نتیجه خطر از دست دادن اعتماد دولت‌ها به فرآیندهای قضایی دیوان عنصری اساسی برای سیستم قضایی بین‌المللی است که مبتنی بر تسلیم داوطلبانه است. مشروعیت یا قابل قبول بودن یک حکم، تاثیر آن را بر توسعه بعدی حقوق بین‌الملل تعیین می‌کند، از این رو، وجود دلایل کافی در یک نظریه مشورتی، شرط لازم برای هرگونه دخالت دیوان در توسعه بین‌الملل است (Mayr & Singer, 2016)».

۵. توسعه حقوق بین‌الملل

توسعه حقوق بین‌الملل به عنوان یکی از مولفه‌های اعمال حاکمیت قانون می‌باشد. فیتز موریس بسیار واضح از خصلت متقاعدکننده و اقتدار ماهوی نظرات مشورتی دیوان سخن می‌گوید

دیوان در نظریه مشورتی خود بیان می‌دارد: که شخصیت حقوقی بین‌المللی، نه به لحاظ وجود داشتن نمایندگان دولت‌ها در یک سازمان، بلکه به لحاظ برخی عملکردهای آن سازمان‌ها در سطح بین‌المللی، به این سازمان اعطا می‌شود و سازمان ملل این حق را دارد علیه یک دولت که با نقض کردن تعهدات بین‌المللی خود، خسارتی را به آن سازمان یا ماموران آن وارد کند اقامه دعوا کند. پس دیوان به اقتضای شخصیت بین‌المللی خود است که دارای حق و تکلیف می‌باشد که از جمله آن می‌تواند طرح دعوا کند (ICJ, 1949).

دیوان همچنین تصریح می‌کند که: «شخصیت حقوقی سازمان ملل متحد برای دست یافتن به اهداف و اصول منشور ملل متحد ضروری می‌باشد و اختیارات و وظایف و حقوق سازمان فقط در قالب شخصیت حقوقی مفهوم پیدا می‌کند» (ICJ, 1949).

دیوان در این رای به اصول و مقررات منشور ملل متحد استناد می‌کند، و با تفسیری موسع از منشور ملل متحد شخصیت حقوقی را برای سازمان ملل متحد شناسایی می‌کند. پس بیان داشت سازمان ملل متحد دارای شخصیت حقوقی بین‌المللی و به دلیل همین شخصیت حقوقی آن، دارای حقوق و تکالیفی است، و حق اقامه یک دعوای بین‌المللی را در صورت نقض تعهدات بین‌المللی از مظاهر شخصیت حقوقی می‌داند و تایید می‌کند که سازمان ملل متحد بدون داشتن شخصیت حقوقی قادر به انجام وظایف بین‌المللی خود نخواهد بود، بنابراین دیوان بیان داشت شخصیت حقوقی برای دست یافتن به اهداف و اصول منشور ملل متحد ضروری و جدایی ناپذیر می‌باشد و اختیارات، و وظایف و حقوق آن فقط در قالب شخصیت حقوقی مفهوم پیدا می‌کند. دیوان در این قضیه قاعده‌ای ایجاد کرد که تا قبل از آن خلا حقوقی در مورد آن وجود داشت، و با تفسیری موسع از ماده ۱۰۴ منشور ملل متحد در خصوص شخصیت حقوقی سازمان ملل متحد در خاک کشورهای عضو صدور رای دیوان هم در این خصوص موثر بوده

(Maurice, 2011)، همچنین این نظریات دیوان می‌تواند به حل و فصل اختلافات بین سازمان‌های بین‌المللی و نهادهای تخصصی سازمان ملل متحد در حدود فعالیتشان کمک کند، و دیوان را قادر می‌سازد در فعالیت‌های سازمان ملل متحد مشارکت کند و نظریات مشورتی به عنوان روشی برای جبران ناتوانی عملکرد سازمان ملل متحد و نهادهای تخصصی در برابر دیوان تلقی کرد. بنابراین نظریات مشورتی دیوان نقش ارزنده‌ای در توسعه حقوق بین‌الملل و استقرار حاکمیت ماهوی قانون در جامعه جهانی دارد (Mayr & Singer, 2016). رودا می‌گوید «کلمه توسعه مخفف سهم دیوان در تفسیر و به کارگیری قواعد موجود حقوق بین‌الملل است و نه ایجاد قواعد جدید. کار هر دادگاهی اعم از ملی یا بین‌المللی شامل تفسیر و اعمال قوانین موجود است و نه ایجاد قوانین جدید» (Ruda, 1991)، از این رو سر رابرت جنینگز نقش حقوقی خلاقانه دیوان را به عنوان یک وظیفه فرعی، اما در محدوده صلاحیت قضایی دیوان توصیف کرد. او بیان کرد که وظیفه اصلی دادگاه «توسعه» قانون نیست، بلکه حل و فصل آن دعوای خاص بین طرفین معینی است که در برابر آن قرار دارند، طبق قانون این بدان معنا نیست که توسعه غالباً جزء ثانویه وظیفه قاضی نیست... و به این معنی است که هر «توسعه» باید براساس قانون موجود قبل از صدور حکم باشد (Jennings, 1998)، دیوان بین‌المللی دادگستری در رای مشورتی خود در سال ۱۹۴۹ در مورد شخصیت حقوقی سازمان‌ها به خوبی این اصل را اعمال کرد.

با کشته شدن کنت برنات سوئدی میانجی سازمان ملل متحد در سرزمین‌های فلسطین اشغالی، مجمع عمومی به موجب قطعنامه دسامبر ۱۹۴۸ خود، با طرح این سوال که آیا سازمان ملل متحد حق شکایت علیه عضو، تشکیل دهنده آن سازمان را دارد یا خیر؟ از دیوان درخواست نظریه مشورتی کرد. پاسخ دیوان به این سوال مثبت بود.

است تا سازمان‌های بین‌المللی هم مانند دولت‌ها بتوانند طرح دعوا کنند. و هم بتوان علیه آن‌ها طرح دعوا کرد. و این نشان از رویکرد ماهوی حاکمیت قانون دیوان برای پر کردن خلاهای حقوقی حقوق بین‌الملل موجود، در جهت توسعه حقوق بین‌الملل در روابط بین‌المللی می‌باشد. دادگاه‌های بین‌المللی باید از طریق تقویت نقش منحصر به فرد خود در فراهم کردن فضایی برای تفسیر هنجارهای بین‌المللی که شامل دیدگاه‌های جوامع آسیب پذیر یا گروه‌هایی است که شانس کمی برای تاثیرگذاری بر قانون‌گذاران داخلی دارند، مشروعیت کسب کنند. برخلاف رویکرد مبتنی بر رضایت دولت‌ها، این مفهوم از مشروعیت بر اشکال مستمر مشروعیت نسبت به چندین عامل اجتماعی و فردی متمرکز است، به ویژه در وضعیت فعلی واکنش‌های شدید علیه دموکراسی و حقوق بشر، این تمرکز ممکن است پویایی قوانین موجود داخلی و بین‌المللی را که به صورت تاریخی بوسیله گروه‌های ملی و دیگر بازیگران شکل گرفته را تغییر دهد. مشروعیت صلاحیت قضایی بین‌المللی نه تنها از ویژگی‌های رسمی، مانند رضایت دولت‌ها، بلکه از نقش متمایز آن در احیای گروه‌های اقلیت و حمایت از مفهومی فراگیرتر از حاکمیت قانون جهانی ناشی می‌شود. دادگاه‌ها باید به عنوان مرکزی برای همبستگی و پاسخگویی عمومی گسترش پیدا کنند و نباید فقط به دولت‌ها به عنوان تابعان اصلی پاسخگو باشد، بلکه باید پاسخگوی جامعه بین‌المللی باشد که توسط تابعان زیادی شکل گرفته که یک جامعه مدنی جهانی را تشکیل می‌دهند. دادگاه‌ها می‌توانند نه تنها از طریق به رسمیت شناختن غیر مستقیم دموکراتیک و احترام به دادگاه‌های قضایی داخلی، بلکه بیشتر از طریق ایفای نقش خود، مشروعیت کسب کنند و تقویت مشروعیت آن‌ها مستلزم گسترش پاسخگویی و تعامل با یک جامعه‌ی جهانی متنوع است، هنگامی که احکام دادگاه‌ها منعکس‌کننده تلاش برای شنیده شدن صدای زنان، اقلیت‌های نژادی، قومیتی، مذهبی و سایر اقلیت‌ها و برخورد

عادلانه با دلایل آن‌ها باشد، آن‌ها دارای پتانسیل و توانایی فراتر از دادگاه‌ها هستند تا جایی که به گروه‌هایی که در جریان اصلی دموکراتیک نمایندگی ندارند، صدا و دید عمومی می‌دهند، بنابراین به غلبه بر الگوهای تبعیض کمک می‌نماید، با انجام این کار نه تنها حقوق بین‌الملل به گونه‌ای تغییر شکل پیدا می‌کند که این تنوع را منعکس می‌کند، بلکه تصمیمات قضایی بین‌المللی این توان را دارد که فضایی برای اعتراض و رهایی، بازگرداندن ذهنیت و موقعیت برابری که از اعضای گروه سلب شده فراهم کند. مفهوم مشروعیت مسیرهای گسترده‌ای به سمت عدالت را ارائه می‌دهد، بنابراین توانایی دادگاه‌ها را افزایش می‌دهد و اقتدار و مشروعیت دادگاه‌ها تا حدی به پاسخگویی متنوع و مبتنی بر دلایل عمومی جهانی بستگی دارد، یعنی براساس مبانی هنجاری قابل قبول توسط اعضای متعدد در جامعه بین‌المللی قابل توجیه است و این امر نیازمند گستردگی و شفافیت نهادهای جهانی از جمله دادگاه است و تمرکز کردن بر استقلال و بی‌طرفی دادگاه‌ها کافی نیست زیرا هیچ تفسیری از قانون وجود ندارد که خارج از موقعیت قضات باشد و این بدان معنا نیست که ابزارهای تقویت و استقلال و بی‌طرفی غیرضروری هستند (Casals, 2022).

نتیجه‌گیری

دیوان به عنوان رکن قضایی و اصلی ملل متحد با حل و فصل اختلافات حقوقی بین کشورها و سازمان‌ها، به عنوان یکی از روش‌های مسالمت‌آمیز و پیشگیری از توسل به زور، به عنوان مهمترین تجلی حاکمیت قانون نقش مهمی در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و در نتیجه اعمال حاکمیت قانون و مشروعیت آن ایفاء می‌کند. دیوان در اعمال حاکمیت قانون ابتدا به مفهوم شکلی حاکمیت قانون توجه داشت، و در آرای قضایی خود کم‌کم از مفهوم شکلی حاکمیت قانون فاصله گرفته، و در رویه‌های بعدی خود به مفهوم ماهوی حاکمیت قانون توجه داشته است، که این رویکرد ماهوی حاکمیت قانون را در آرای دیوان می‌توان مشاهده

آرای قضایی، حاکمیت ماهوی قانون را به عنوان ابزاری محدودکننده، بر اعمال حاکمیت و قدرت خودسرانه دولتها جهت رعایت حقوق و آزادیهای بنیادین بشری به کار گرفته و در جهت مشروعیت قانون گام برمی دارند و سازکار رعایت آن را توسط دولتها فراهم می آورد و قوانین حقوق بین الملل را به سمت و سوی رویکرد ماهوی حاکمیت قانون سوق می دهند، دیوان معتقد است باید حاکمیت ماهوی قانون در آراء رعایت شود تا حاکمیت و قدرت افسارگسیخته دولتها مهار گردد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The International Court of Justice (ICJ), as the principal judicial organ of the United Nations, has progressively shifted its interpretive approach from a formalistic to a more substantive understanding of the rule of law. This evolution is not merely an academic concern but bears substantial implications for the development of international legal norms and the legitimacy of legal governance on a global scale. The Court initially maintained a clear boundary between its judicial responsibilities and legislative functions, emphasizing in multiple cases—such as the advisory opinion on the legality of nuclear weapons—that it is not a legislator but an interpreter of existing law (Hemmati Khah et al., 2024). However, its jurisprudence has moved beyond a narrow positivist lens and has begun to incorporate broader normative considerations, embracing fundamental principles such as justice, human rights, and legal legitimacy. This transformation is evident in its expanded use of treaty interpretation tools and its willingness to deviate from precedent when necessary to

کرد. در قضیه کشته شدن میانجی سازمان ملل متحد در فلسطین اشغالی با تفسیری موسع از منشور ملل متحد برای سازمانهای بین المللی مانند دولتها شخصیت حقوقی قائل شد، همچنین دیوان در قضیه کاربرد سلاحهای هسته ای با تفسیری موسع بر رعایت کردن اصل حق حیات در مخاصمات مسلحانه و شناسایی اصل ممنوعیت حملات کورکورانه و اصل تفکیک به عنوان قواعد عرفی برای حمایت از حقوق بشر به عنوان مولفه هایی از حاکمیت ماهوی قانون تاکید می کند. بنابراین قضات دیوان دادگستری با کمک گرفتن از ابزار تفسیر و تفسیرهای موسع از قوانین حقوق بین الملل و اعمال قانون قابل اعمال بین طرفین دعوا و با نوآوری در هنگام صدور آرای قضایی دیوان، خلاهای حقوقی را پر و موجبات توسعه ی تدریجی حقوق بین الملل موجود را فراهم می کنند، همچنین با شناسایی مولفه های حاکمیت ماهوی قانون در

uphold universal values. By transitioning from a rule-by-law mentality to a more value-based conception of legal authority, the ICJ has become instrumental in reinforcing a substantive model of the rule of law, one that prioritizes human dignity and equity over mere procedural adherence (Rouhi, 2014).

At the heart of this transformation lies the conceptual distinction between formal and substantive rule of law. The formal conception emphasizes legal validity through adherence to legislated norms and established procedures, regardless of their moral or ethical content (Markaz Malimiri, 2006). Conversely, the substantive rule of law entails a commitment to justice, fairness, and human rights, requiring laws to align with universal ethical standards (Rouhi et al., 2016). This duality reflects two broader traditions in legal theory: legal positivism and natural law theory. Whereas positivists define law by its source and form, natural law theorists assert that law must be morally just to be legitimate (Rasekh, 2006). In practice, the ICJ has come to embrace the latter, especially in cases where

fundamental human rights are at stake. By integrating ethical and humanitarian considerations into its rulings, such as the prohibition of indiscriminate attacks and the right to self-determination, the ICJ has elevated its interpretive mandate to one that advances both the rule and spirit of law. The Court's recognition of rights like equality and freedom as core elements of lawful governance underscores its adoption of a substantive approach to judicial review.

The ICJ's handling of the advisory opinion on the legality of the construction of a wall in the Occupied Palestinian Territories offers a vivid example of this substantive shift. In its ruling, the Court emphasized the Palestinian people's right to self-determination, deeming the wall's construction a violation of this principle under customary international law ([ICJ Reports, 2004](#)). By asserting that the right to self-determination is *erga omnes*—applicable universally and binding on all states—the Court not only reaffirmed the principle's legal force but also expanded its normative scope. It declared that the construction altered the demographic composition of the Occupied Territories, infringed upon Palestinian sovereignty, and contravened Israel's international obligations as an occupying power. Importantly, the Court used Article 31 of the 1969 Vienna Convention on the Law of Treaties to interpret relevant norms in a holistic and purposive manner, thereby reinforcing the legitimacy of substantive considerations in judicial interpretation. Furthermore, the Court urged third-party states and entities to abstain from recognizing the legality of the wall or assisting in its continuation, embedding the principle of collective responsibility into its reasoning. Such rulings reflect the ICJ's capacity to blend legal precision with moral authority, enhancing its role as both arbiter and guardian of fundamental norms.

Another illustrative case involves the Court's advisory opinion on the legality of nuclear weapons. While the ICJ refrained from decisively declaring such weapons unlawful under all circumstances, it emphasized that the use of nuclear arms must conform to the principles of international humanitarian law, including the right to life and the prohibition of indiscriminate violence ([ICJ Reports, 2004](#)). The Court recognized that weapons incapable of distinguishing between military targets and civilians violate the principle of distinction, a norm rooted in customary law. It further acknowledged that nuclear weapons could inflict unnecessary suffering and long-term harm, especially to future generations—an acknowledgment aligning with both humanitarian and environmental legal principles ([Weissbrodt & Andrus, 1988](#)). Although the opinion was cautious and arguably ambiguous, it marked a pivotal moment in recognizing the moral and ethical dimensions of international law. The Court effectively bridged formal legal criteria with evolving social consciousness about the sanctity of life and environmental protection. Its emphasis on “good faith” in nuclear disarmament negotiations also added a normative layer to treaty obligations, suggesting that legal commitments must be pursued not only through procedural adherence but also through earnest, value-driven efforts ([Mayr & Singer, 2016](#)).

Further, the ICJ has taken notable steps in enhancing the status of international norms through dynamic interpretations of treaty law, as seen in its opinion on reservations to the Genocide Convention. Here, the Court asserted that certain core principles of international law, such as the prohibition of genocide, possess a universal and non-derogable character ([ICJ, 1951](#)). It reasoned that state reservations incompatible with the object and purpose of the treaty were invalid, affirming that the goals of eradicating

genocide transcend state sovereignty and individual interest. This decision exemplifies the Court's role in articulating a hierarchy of norms, with jus cogens obligations situated at the apex. By rejecting reservations that undermine such norms, the Court bolstered the coherence and enforceability of human rights standards across jurisdictions. Its approach in this case was not merely to apply existing rules but to clarify, reinforce, and elevate them in accordance with the evolving moral conscience of the international community. This interpretive latitude is a cornerstone of the Court's substantive jurisprudence and has become an essential mechanism for legitimizing the international legal order in the face of normative challenges. The ICJ's contribution to the development of international law also extends to the institutional architecture of global governance. In its advisory opinion on the reparation for injuries suffered in the service of the United Nations, the Court affirmed that the UN possesses international legal personality, empowering it to bring claims against member states for damages to its agents (ICJ, 1949). This decision, based on a broad interpretation of the UN Charter, filled a critical legal gap regarding the rights and responsibilities of international organizations. It demonstrated how substantive reasoning can address ambiguities in treaty texts and strengthen the operational capacity of global institutions. The Court concluded that such personality was essential for the UN to fulfill its mission and obligations. By doing so, it contributed to the normative foundation of international institutional law and reaffirmed the importance of legal personality as a prerequisite for legitimacy and accountability in global governance. These judicial innovations reflect the ICJ's responsiveness to contemporary challenges and its role in shaping international legal structures capable

of addressing the complexities of a globalized world (Casals, 2022).

In conclusion, the International Court of Justice has moved significantly toward a substantive model of the rule of law that prioritizes justice, human dignity, and ethical governance. While formally constrained by its mandate to apply existing law, the Court has consistently leveraged interpretive tools to broaden the normative scope of its judgments, thus enhancing the legitimacy and effectiveness of international law. By reinforcing foundational principles such as the right to self-determination, the prohibition of torture, and the right to life, and by interpreting these principles in a purposive and expansive manner, the ICJ has asserted its position not merely as a passive adjudicator but as a dynamic participant in the evolution of international legal norms. Its substantive approach not only bridges the gap between law and morality but also strengthens global commitment to legal governance that is both just and inclusive. In doing so, the Court sets a precedent for judicial institutions worldwide to pursue legal interpretations that uphold human rights, safeguard global peace, and promote legitimate authority rooted in shared moral principles.

References

- Casals, N. T. (2022). The Legitimacy Of International Courts: The Challenge Of Diversity. In.
- Hemmati Khah, F., Rouhi, E., & Mousavi, S. F. (2024). Evolution in the approach of the International Court of Justice from legality to legitimacy in the advisory opinion on the legitimacy of the use of nuclear weapons. *Legal Studies in Digital Age*, 3(1), 46-55.
- Hernandez, G. I. (2014). *The International Court Of Justice And The Judicial Function*. <https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780199646630.001.0001>
- ICJ. (1949). *Reparation For Injuries Suffered In The Service Of The United Nations, Advisory Opinion 11 April 1949*.
- ICJ. (1951). *Reservation To The Convention On The Prevention And Punishment Of The Of The Crime Of Genocide*. <http://Www.Icj->

- Cij.Org/Docket/Index.Php?P1=3&P2=2&Case=12&Code=Ppcg&P3=4
- ICJ Reports. (1971). *Legal Consequences for States of the Continued Presence of South Africa in Namibia (South West Africa) notwithstanding Security Council Resolution 276 (1970), Advisory Opinion*.
- ICJ Reports. (2004). *Advisory Opinion About Legal Consequences Of The Construction Of A Wall In The Occuopied Palestinian Territory*.
- Jennings, R. Y. (1998). The Role Of The International Court Of Justice. *BYIL*, 68, 1-41. <https://doi.org/10.1093/bybil/68.1.1>
- Markaz Malimiri, A. (2006). *The Rule of Law: Concepts, Foundations, and Interpretations*. Legal Studies Office, Research Center of the Islamic Consultative Assembly.
- Maurice, F. (2011). K. Oellers-Frahm, Lawmaking Through Advisory Opinions? *GLJ*, 12, 1033.
- Mayr, T. F., & Singer, J. M. (2016). Keep The Wheels Spinning: The Contributions Of Advisory Opinions Of The International Court Of Justice To The Development Of International Law. In.
- Park, L. (2018). The International Court And Rule-Making: Finding Effectiveness. In.
- Peerenboom, R. (2005). Human rights and rule of law: What's the relationship? *Georgetown Journal of International Law*, 36, 05-31.
- Rasekh, M. (2006). Theory of Rights and International Human Rights. *Legal Research Journal*(41).
- Rosenne, S. (2006). *Note7* (Vol. III).
- Rouhi, E. (2014). *Analytical Review of the Merits Judgment of the International Court of Justice (26 February 2007) on the Genocide in Bosnia and Herzegovina and Its Positivist Critique* Meybod.
- Rouhi, E. (2018). *The Role of the Rule of Law in Supporting and Strengthening Human Rights*. Citizens' Rights Publishing.
- Rouhi, E., Dezaki, L. R., & Karveh, M. J. (2017a). Protection of Prisoner's Human Rights in Prisons through the Guidelines of Rule of Law. *Journal of Politics and Law*, 10(1), 71. <https://doi.org/10.5539/jpl.v10n1p71>
- Rouhi, E., Dezaki, L. R., & Karveh, M. J. (2017b). Rule of Law and Its Guidelines and Indicators for Judiciary in Human Rights Issues. *Journal of Politics and Law*, 10(1), 98. <https://doi.org/10.5539/jpl.v10n1p98>
- Rouhi, E., Raisi, L., & Jalali, M. (2016). The Role of Lawyer in Establishment of Rule of Law and Protection of Human Rights. *Mediterranean Journal of Social Sciences*, 7(4). <https://doi.org/10.5901/mjss.2016.v7n4p28>
- Ruda, J. M. (1991). Some Of The Contributions Of The International Court Of Justice To The Development Of International Law. *N.Y.U. J. Int'l L. & Pol.*, 24, 35.
- UN World. (1993). *Confernce On Humanrights:The Vienna Declation And (Programme Of Action, Jun,1993,Section,Para,5*.
- Weissbrodt, D., & Andrus, B. (1988). The Right To Life During Armed Conflict: Disabled People's Internationnal V. United States. *Harvard International Law Journal*, 29, 59.
- Zarei, M. H. (2008). Rule of Law and Democracy: Compatibility or Contradiction? *Legal Studies Journal, Shahid Beheshti University*, 11(48).